



۱۴۵۰۶

بازرسی شد
۳-۳

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۲۱۶-ن

۱۰۸۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: مناقبات خواجه عبدالواحد الغفاری - محمد رفیع	شماره ثبت کتاب: ۸۶۶۵۵
مؤلف:	
موضوع:	
شماره ثبت کتاب: ۱۰۲۱۶-ن	

بازرسی شد
۳-۳

نقل و فهرست شده
۱۳۵۰۶

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32

بسمک تقدیر پس منی الهی
ایرج فضیلت که باد و پستان خج
کرده که مر که ایش از شناخت ترا
یافت و مر که ایش از یافت ترا
شناخت الهی یافت تو آرزوی

ماست اما دریافت تو نه بازوی
ماست الهی اگر بد عافرانیت لم
رفته راجه در مانیت الهی چون شش
فراق داشتی باتش دوزخ چکار
داشتی الهی اگر بدوزخ فرستی شربت
بلاست نوش کنم و اگر بهشت
فرستی نزار خروش کنم پاه

۲
اگر بجار کوی بن من از عرش
بگذرد خند من الهی اگر عبده
را بخواسی کداخت و وزخی دیگر بابد
الایش او را و اگر بخواسی نواخت
بهشتی دیگر باید آسایش او را الهی
همه از نور پسند و عبدالله از خود زیرا
که از توم نیک آید و از عبده

همه بد الهی اگر همه عالم بادگیر و چراغ
مقبل گشته نشود و اگر همه عالم آب گیرد
و آغ مدبر شسته نشود الهی چون با کار
است غفار باید کرد ناپاکان را چکار
الهی اگر کار بجشار پست بر پیر همه تا جم
و اگر بگردار پست به پشه و مور محتجم
اگر دپست ارادت عارفی بخورین

رسید طهارت معشکشته شود و اگر
درویش بغیر از و چیزی خواهد در اجاب
بروی بسته کرد چون وزی تو از
روزی دیگر اجابت این معشک و
پوی مریز چرایت دی گذشت و
باز نیاید و اعتماد در انشاید
عاشق را از انکار منافع چه پاک

نه دریابد مان پیک پلید و نه پیک
بهفت دریما پاک الهی اگر کاپلختی
از بوستانیت و اگر عبد الله مجت
از دوستانیت خدایا آنچه نوشته
آب ده و آنچه ماکشته ایم فرماده
الهی همه مایع در کار مایع روز
تطوع صرفه ناپیت نماز تجر کار

پرز ناپست نان دین کار جوانمرد است
دلی بدست اگر کار اپست معرفت
دریای سکرانیت جان عارف
از آتشانیت اگر بر هوا پری میکنی
باشی و اگر بر آب روی خپی شیشه
دل بدست آرتا کی باشی حلاج
انما الحق گفت تاج دار شد عبد الله

حق گفت تا جد ارشد آنچه حلاج گفت
من گفتم او آشکارا گفت من گفتم
بکودکی پستی بجوانی پستی به پیری
سیت خدایا کی پستی پستی الهی
کاشکی عبد الله خاک شدی
نمیش از فقر و وجود پاک شدی هر که
چه چیز بدانیت از چه چیز برست

مرکه دانست که آفرید کار در آفرینش
تقصیر نکرده است از غیبت برست
و مرکه بدانست که در قیمت میل کرده است
از چید برست و مرکه بدانست که او را
از چه آفریده است از کبر برست بگره
چه می ورزی هفت که همان از زی کار
نه روزه و من از دارد کار سگش که

و نیاز دارد

و نیاز دارد دوست خواست قدرت
نماید عالم آفرید خواست خود را
مناید آدم آفرید روزی خواره را
چه غم از روزی خویش نه خفته
را کم دهند و نه جوینده را پیش
الله آنچه قنمت کرده باشد نه بگذره
پیش باشد و نه یک لحظه پیش

ای جوانمردمان تپتی ده بر دحق ده
هر که خواست غم او از دل برخواست
ما را غم آنست که نمی تواند خواست
بستد یا ز کفایت بزبان منستیا
نه کفایت و نه بیان اگر خاموش
باشم گویند دیوانه است و اگر
پنجن گویم گویند از عقل بکانه است

اگر در چرخ کاه جامهای لا مال نشد
عرب خود چون شد ز نین میجویم
تا از جام محبت قطره در جان بچکام
مشتاقی میجویم تا ورق از شوق
معرفت برو خوام منصفی میجویم تا انصاف
یکنفس سر از بوت نام میجویم
میجویم تا بر فرق او کوه را افتام

نظر حق نگاه آید اما بر دل نگاه آید ای آه
 بحق را پستان که مار آری نیکو
 فرا پستان عبد الله انصار
 را بخام بسته دوپست تر دارم که
 با خام نشسته جو اندی خوشتر
 شناختن است در شفت
 چون آب باش که بھر کس بری

مکلف

مر که خدای را جوید در علم شریعت یابد
 علم شریعت دیگر باشد اما روز قیامت یابد

القیصر الپنید عمر الپری
 غفله





